

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی آیه ی شریفه ی اوفوا بالعقود بود. جلسه ی گذشته تقریباً شش نکته ی مهم را بیان کردیم. برای بررسی این شش نکته، از نکات آسان تر شروع می کنیم تا به نکات نهایی بحث برسیم. نکات آسان تری که مطرح شد، این بود که محقق خوئی برای این که اوفوا را دالّ بر لزوم بدانند، گفتند جناب شیخ از طریق ملازمه ی اطلاق حرمت تصرف و لزوم کار کرده است. بعد فرمودند که این تصرف حرمت از کجا در آمده است؟! به تعبیر ایشان اگر ما وفاء را به معنای ما یقتضیه العقد بدانیم – آیه ی اوفوا یک هیأت داشت یک ماده و یک عقد داشت، ماده اش وفاء و ایفاء بود. – مقتضای عقد ملکیت، تملیک است، از کجای آن حرمت تصرف در آمده است که شما بگویید این حرمت تصرف اطلاق احوالی دارد و قبل از فسخ حرمت تصرف داریم بعد از فسخ حرمت تصرف داریم و بعد نتیجه بگیرید که این حرمت اطلاق تصرف، معنایش لزوم است؟! همان تعبیر جناب شیخ است. حالا با دو بیان بود. یک بار از باب دلالت التزامی و یک بار از باب انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی. اشکال آقای خوئی این بود که ما یقتضیه العقد، عمل به تملیک است نه حرمت تصرف. و الا یک کسی تصرف می کند و می داند که تصرفش هم عدوانی است و منکر ملکیت هم نیست. این در واقع، به ما

یقتضیه العقد، وفاء کرده است. یعنی به ملکیت مشتری قائل است ولی می گوید من عدوانا در آن تصرف می کنم. لذا آقای خوئی بر اساس آن معنای وفاء اشکال کرد که این حرمت تصرف از کجا آمده است؟! لذا گفتند اگر کسی بخواهد مساله را حل کند، باید وفاء را به معنای ایصال الشئ الی آخره و انهاء الشئ الی نهایته بگیرد و آن را به خود التزام یعنی عقد بزند نه به ملتزم یعنی ما یقتضیه العقد. این یک اشکال جدی آقای خوئی به شیخ بود.

اشکال دوم ایشان را هم بگوییم تا بعد تلاش آقای مروج را که جلسه ی قبل گفتیم، ببینیم می تواند منتج باشد یا نه؟ یک اشکال دیگری آقای خوئی وارد کردند که مال خود ایشان نیست، محقق ابروانی و غیره هم گفته اند. من بیان اخیرش را می گویم تا خیلی طول نکشد. این ها گفته اند که بحث شما این است که بعد الرجوع و بعد الفسخ، به آیه ی اوفوا بالعقود عمل کنید. خب این قبل از رجوع، درست است. می توانیم بگوییم که عقدی داریم و ما یقتضی آن عقد، ملکیت است یا التزامی داریم و واجب است که این التزام را ادامه بدهیم - من این جا با هر دو معنا کار می کنم، هیچ فرقی نمی کند. چه وفاء را عمل بما یقتضیه العقد معنا کنیم و چه وفاء را ایصال الشئ الی آخره معنا کنیم - قبل از رجوع مشکل نداریم. اما وقتی رجوع صورت می گیرد - مثلا من این جنس را به شما فروختم - اوفوا می گوید این التزامت را به این عقد، ادامه بده. یجب علیک الوفاء و ایصال الالتزام الی آخره او یجب علیک العمل بما یقتضیه البیع. حالا بعد از این که فروختم، بعد از یک ماه می خواهم برگردم و فسخ کنم. اشکال این است که وقتی بر می گردم، شک می کنم که آیا عقدی بعد از رجوع باقی است؟ وقتی بعد از رجوع، بر می گردید، شک در صدق عقد دارید. آیا می شود از عامی که می گوید یجب

علیک الوفاء بهذا العقد، در جایی که شما شک دارید که اصلا عقدی هست یا نیست، استفاده کرد؟! این عین این است که بگویم از عموم اکرم العلماء، در جایی که شک می کنم زید عالم است یا عالم نیست، استفاده می کنم. در حالی که اکرم العلماء می گوید يجب علیک اکرام کل عالم. اکرام هر عالمی بر شما واجب است. خب باشد. اما الان شما نمی دانید که زید عالم هست یا نیست! مگر می شود از يجب علیک اکرام کل عالم استفاده کرد؟! يجب علیک الوفاء بکل عقد، بسیار خب! اما الان نمی دانم که بعد از فسخ، این عقد هست یا نیست.

آقای خوئی این اشکال را جواب دادند و گفتند که اگر عقد را به معنای حاصل مصدر یعنی معقود بگیرید - یعنی همانی که در مجمع البیان آمده است که این عقد به معنای معقود است مثل خلق به معنای مخلوق - اگر معقود را ببینید، بله! حرف شما درست در می آید. اما اگر عقد را به معنای حدی و مصدری گرفتید و گفتید که يجب، بر این عقد به معنای مصدری اش، سوار می شود. سوار بر خود گره زدن می شود نه بر گره که حاصل گرده زدن است. خلق، خلق است و مخلوق، مخلوق است. آقای خوئی دفاع قشنگی کردند و گفتند اگر عقد را به معنای گره گرفتید، راست می گوید و نمی دانید که گرهی هست یا نیست که من به آن وفاء کنم. اصلا بعد از رجوع گرهی هست یا باز شد و رفت؟! اما اگر عقد را به معنای خود گرده زدن گرفتید، خب شما دیگر در گره زدن که شک بقائی ندارید. گره زدن یک فعلی بود و انجام شد و تمام شد. اگر شارع، خود آن فعل و حدث را موضوع وجوب وفاء قرار داد، دیگر چه مشکلی دارید؟!

در صلاة هم همین طور است. صرف وجود حدث، نماز را باطل می کند. لازم نیست که بقاء داشته باشد. بعضی چیزها هستند که شارع به صرف وجودشان حکم کرده است. آقای خوئی می گوید که ظاهر آیه این است اوفوا بهذا العقد بالمعنی المصدری. خب شما دیگر شک ندارید.

بیان تفصیلی پاسخ مرحوم مروج به اشکال شبهه ی مصداقیه:

مرحوم مروج خواسته این دو اشکال را حل کند. ایشان در دو جا تلاش کرده اند که این مساله را حل کنند. یک جا در خود تقریر بیان شیخ که انصافا خیلی تلاش کرده است. ملازمه را گفته است، ما هم گفته ایم. تا می رسد به این جا:

بهذا التقرب ظهر عدم جریان توهم التمسک بالعام فی الشبهة المصدقية لاحتمال تاثیر الفسخ و الرجوع فی رفع اثر العقد. و عود المال الی البائع. ص ۵۴۳ از هدی الطالب.

و یک جا بعد از این که تقریر را گفته است چنین تعبیری دارد:

قد اورد علی الاستدلال بالآية المباركة بوجوه:

الاول: ما فی حاشية المحقق الايروانی و غيرها من أن التمسک بالآية بعد الفسخ غير جائز لكونه من التشبث بالدليل فی الشبهة المصدقية.

بعد هم ایشان خواسته اند جواب بدهند. مرحوم آقای مروج می خواهد بگوید که اگر کسی بگوید عقد همان انشاء است، خب انشاء که زائل شده و از بین رفته است. انشاء همان فعل است که آقای خوئی فرموده است. کسی در این که چنین چیزی باقی است یا باقی نیست شکی نمی کند. اگر کسی بگوید که عقد عهد است - که در عبارت شیخ داشتیم - ، التزام نفسانی است ولی التزام مقید به آن انشاء است. می گوید اگر کسی چنین بگوید که عقد یعنی آن التزام ولی التزامی که یک انشائی در آن باشد - این واقعا جای سوال امتحانی دارد، این مبنای آقای خوئی است در انشاء، خاطرتان هست ایشان می گفت انشاء، التزام نفسانی است که بیانش کنید، میرزی برایش به کار ببرید، نه صرف التزام نفسانی - آقای مروج می گوید اگر عقد چنین چیزی باشد که کسی شک در انتفاءش ندارد. التزام مقید به انشاء یا خود آن انشاء که منتفی شده اند و از بین رفته اند. اما اگر منظورتون از عقد، همان حاصل است نه انشاء و التزامی که مقید به انشاء است، ما برای شما ثابت می کنیم که آن حاصل باقی است. چرا؟ به خاطر این که وقتی شارع برای حرمت تصرف، اطلاقی قائل است، می گوید چه بعد الفسخ و چه قبل الفسخ، نمی توانید در این مالی که فروخته اید تصرف کنید، یعنی می خواهد شما را ملتزم کند به این که این حاصل باقی است. اطلاق مشکل شما را حل می کند. اگر من این اطلاق حرمت تصرف را نداشتم که بتوانم اثبات کنم عقد باقی است حق با شما بود. اما اگر اطلاق را داشتم - که فرض هم بر این است که شما هم قبول دارید که یک اطلاقی قبل الفسخ و بعد الفسخ دارم - دیگر چه شکی در بقاء عقد دارید؟! اطلاق حرمت تصرف را شارع گردن ما گذاشته است که ما را متعبد به بقاء عقد کند. لذا تعبیر ایشان این است که "بهذا البیان" کأن شیخ حواسش بوده است. شیخ خواسته بگوید که اگر

شارع برای شما یک اطلاقی در حرمت تصرف بعد الفسخ قائل شد، منشاء این اطلاق یعنی این که عقد هست و ادامه دارد. این اطلاق، رافع شک شماست. این فرمایش آقای مروج. ایشان در دو جا اصرار دارند:

و الجواب عن ذلك، إن الاطلاق الاحوالی يقتضى لزوم الوفاء، فی جميع الحالات التي منها حال الفسخ.

بررسی پاسخ آقای مروج:

خب این جا اگر ما باشیم و این فرمایش، این فرمایش به دو بیان مورد اشکال جدی محقق خوئی است.

آقای خوئی می فرماید اولاً من اصل حرمت تصرف را انکار کردم! شما از کجا آن را آوردید؟! من به شیخ گفتم که وفاء یعنی عمل به مقتضای عقد. مقتضای عقد بیع چه چیزی شد؟ مقتضای عقد بیع ملکیت است. جناب شیخ! شما اول حرمت تصرف را به من تحویل بدهید تا من برایش اطلاق احوالی درست کنم و از اطلاق احوالی لزوم را در بیاورم.

پاسخ به اشکال محقق خوئی در بیان ملازمه:

جواب اشکال آقای خوئی یک جمله است. آن هم این که اشکال شما به شیخ وارد است. چرا؟ چون شیخ اصرار دارد که وضع را از تکلیف انتزاع کند. لذا شیخ دنبال حرمت تصرف است تا از حرمت تصرف، لزوم را در بیاورد. ولی ما همین بیان را سر اطلاق ملکیت می بریم. اشکالی دارد؟! البته بر مبنای شما. چون ایشان این را قبول دارد. وفاء یعنی عمل بما یقتضیه العقد. عمل بما یقتضیه العقد یعنی چه؟ یعنی ملکیت. اگر عمل بما یقتضیه العقد، عمل به این باشد که من ملکیتی برای مشتری قائل باشم قبل الفسخ و بعد الفسخ، و بقاء ملکیت بعد الفسخ، دلالت بر لزوم کند، چه مشکلی دارم؟! محقق خوئی راست می گوید. اگر طرف ملازمه را حرمت قرار بدهیم، اشکال محقق خوئی وارد است. ایشان می گوید ملتزم من حرمت نیست بلکه ملکیت است. شیخ چرا نمی تواند بگوید ملتزم من ملکیت است؟ چون اگر بگوید ملکیت، لزوم را نتیجه می دهد اشکال در مبنا به ایشان وارد می شود. شیخ مبنایی در حکم وضعی دارد که می گوید حکم وضعی را فقط از حکم تکلیفی می توانم انتزاع کنم. لذا شیخ ملایی عمل کرد تا با مبنایش جور در بیاید. اما آقای مروج و من تبعه، اصراری بر این مطلب ندارند. شما می توانید ملازمه را از این طریق که بقاء ملکیت مشتری بعد الفسخ، دلالت بر لزوم عقد می کند، درست کنید. لذا جواب مهم ما به آقای خوئی این است که اگر وفاء در لغت به معنای عمل بما یقتضیه العقد بود، لازم نیست برای فرار از آن اشکال، وفاء را سراغ ایصال الشئ الی آخره ببرید. ما آن اشکال را برای شما حل می کنیم. می گوییم ما یقتضیه العقد چیست؟ ما یقتضیه العقد ملکیت است. ملکیت هم بعد الفسخ و قبل الفسخ وجود دارد. لذا می شود این اشکال آقای خوئی را صریح و روشن حل کرد.

یادآوری اشکال سابق به عدم تطبیق آیه بر بیع طبق نظر مختار در معنای آن:

مضاف بر اشکالی که قبلا کردیم. ما در بیع گفتیم که بیع انشاء - یعنی ایجاد - است یا منشاء است؟ ما به تبع شیخ و امام و بقیه اختیار کردیم که بیع منشاء است. منشاء معنای حدثی متصرم نیست. لذا وقتی منشاء معنای حدثی متصرم نیست، در پاسخ آن فرمایش محقق خوئی که گفتند من عقد را معنای حدثی می گیرم، ما می گوئیم خب بگیریید اما آن موقع اوفوا بالعقود را نمی توانید بر بیع تطبیق کنید. اما اگر همین عقد را به معنای معقود و حاصل مصدری گرفتید آن موقع می توانید این عقد به معنای معقود را بر مصداق بیع که ما الان داریم کار می کنیم تطبیق کنید.

لذا از آن طرف اشکال شبهه ی مصداقیه را شیخ نتوانست حل کند. محقق خوئی نتوانست حل کند. راه حل آقای مروج با کمک ما - که اطلاق را اطلاق احوالی ملکیت قرار می دهیم - را باید ببینیم که آیا می تواند حل کند یا نه. اگر نتوانستیم همه اش خراب می شود.

ما در واقع سر هر دو مساله با آقای خوئی مشکل پیدا کردیم. هم این که بخواهیم عقد به معنای حدثی را موضوع قرار بدهیم، مشکل داریم. هم این که بخواهیم به خاطر خراب شدن ملازمه ی حرمت تصرف و لزوم، دست از وفاء به معنای عمل بما یقتضیه العقد بر داریم.

بیان مختار در معنای وفاء، عقد و طرف ملازمه:

ما وفاء را به معنای عمل بما یقتضیه العقد می گیریم و عقد را هم به معنای معقود می گیریم و طرف ملازمه را هم ملکیت قرار می دهیم. فقط یک مشکل داریم. اگر آن مشکل را توانستیم حل کنیم، قضیه تمام است.

طرح یک اشکال در تامین موضوع از جانب خود حکم:

مشکل این است که این که ما از حکم یک عامی که در صدق عنوانش شک هستیم، برای صدق عنوانش استفاده کنیم. یعنی من مساله ام را با آقای خوئی حل می کنم. از شیخ دفاع می کنم و ملازمه درست می شود. از شیخ دفاع می کنم و عقد به معنای معقود را کار می کنم. ملتزم من هم ملکیت است. ملکیت هم اطلاق احوالی دارد. اما اگر من همه ی این ها را درست کردم، آیا آخرش می توانم در جایی که شک دارم که یک چیزی عقد است بگویم چون حرمت تصرف در بیان شیخ، یا ملکیت در بیان ما، بعد الفسخ باقی است، بقاء بعد الفسخ ثابت می کند که این عقد است؟! این را باید چه کار کنیم؟!

درست کردن این مساله به یک نکته ی دیگر بر می گردد. من باید بینم که از آیه ی اوفوا، مطابقت لزوم به دست می آید یا صحت؟! من مشکل آقای خوئی را در طرف ملازمه می توانم با ملکیت حل کنم. مشکل ایشان را در این که معنای حدیثی عقد را مبنا قرار بدهد، با مبنا مختارمان که بیع منشاء است نه انشاء و انشاء به معنای حدیثی اصلا بیع نیست عند العرف و العقلاء، حل می کنم. اما این جواب آقای مروج را که بگویم اطلاق ملکیت تا حرمت تصرف - خیلی فرقی نمی کند - می تواند

برای خودش موضوع درست کند. ملکیت فرع عقد و مقتضای آن است. حرمت تصرف مقتضای عقد است. حالا شیخ گفته است حرمت تصرف ولی آقای خوئی قبول نکرد و به جایش ملکیت قرار دادیم. خب این حرمت مقتضاء است، این ملکیت، مقتضاء عقد است، آیا اطلاق این مقتضاء آن قدر زور دارد که می تواند عقد را هم در جایی که در وجودش شک دارید درست کند؟! این جا امام اشکال کرده اند. می گوید شما همه را درست کنید، می گوید مقتضای عقد ملکیت یا حرمت تصرف است و یجب علیک الوفاء بما یقتضیه العقد، عیبی ندارد، حالا شک دارید که این عقد هست یا نیست. آیا می توانید با آن این طوری کار کنید؟ یعنی واقعا می شود جواب محقق ایروانی را این طوری داد؟ جواب این معما وقتی معلوم می شود که وارد آن سوالات بعدی شویم. سوال این است که آیا از آیه ی اوفوا بالعقود، مطابقت لزوم نتیجه می شود یا خلافا للمحقق الخوئی، و تبعاً للعلامة فی المختلف مطابقت صحت در می آید؟

بیان نتیجه ی قول به استفاده ی مطابقتی لزوم یا صحت از آیه:

اگر کسی بگوید از آیه ی اوفوا، لزوم در می آید. باید ببینیم که این لزوم از کجای آیه به دست می آید. بعضی از فقهاء می گویند خود عقد، یک معنایی دارد که از آن لزوم در می آید. مثل ظاهر عبارت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان که می گویند عقد یعنی گره زدن و بستن دو چیزی که به آسانی

بسته نشود و لازمه اش لزوم است. اگر در عقد لزوم بخوابد، رجوع برای عقد شبهه ی مصداقیه درست می کند.

اگر لزوم در عقد نخوابد، و لزوم از حکم شرعی به وجوب وفاء در بیاید، دیگر رجوع شبهه ی مصداقیه برای عقد درست نمی کند. این را باید رسیدگی کنیم. خوب توجه کنید این اطلاعات اصولی مان به دردمان بخورد. ما وقتی می گوییم اوفوا بالعقود یعنی العقد یجب الوفاء به. ما اصول که می خواندیم این طوری می گفتیم که قشنگ بفهمیم چه می گوییم. العالم یجب اکرامه. اگر شما در عالم گیر کردید، شبهه ی مصداقیه دارید همان طور که اگر در عقد گیر کردید، شبهه ی مصداقیه دارید. اگر عقد را ربط معنا کردید، یا ربط خاص، یا گره معنا کردید اما نه گرهی که از خود عقد لزوم در بیاید. این ها را باید رسیدگی کنیم.

تصریح به چیستی ریشه ی شبهه ی مصداقیه:

خداوند امام را رحمت کند که انصافا این جا یک دقتی کرده اند که ریشه ی شبهه ی مصداقیه کجاست؟ ریشه ی شبهه ی مصداقیه در معنای عقد است. اگر عقد را طوری معنا کردیم که از خود کلمه ی عقد، لزوم در نیامد، باید ببینیم از خود اوفوا آیا لزوم در می آید؟ اگر لزوم نه از عقد در آمد و نه از اوفوا، آن موقع باید ببینیم تکلیف لزوم چه می شود. محقق خوئی که قبول دارد از کلمه ی عقد، لزوم در نمی آید، با ما شریک است. خیلی هم تعجب می کنیم که ایشان در این که از عقد، لزوم در

نمی آید، اما می گویند که وقتی رجوع کنید دچار شبهه ی مصداقیه می شوید! به نظر همین مقدار کافی باشد. فعلا تا این جا مشکلمان را با محقق خوئی حل کردیم.

این قسمتی هم که عرض کردم که بعدا به آن بر می گردیم که باید دید از کجای اوفوا، لزوم در می آید، ان شاء الله که سر معنای وفاء رسیدیم، بحث می کنیم. اگر وفاء یعنی عمل بما یقتضیه العقد، خود عقد که ربط است و ما یقتضیه العقد یجب الوفاء به، باید دید از کجای آن لزوم در می آید؟ امام گفته اند این به معنای صحت است و هیچ لزومی از آن در نمی آید. اگر این طوری شد، سازمان این شبهه ی مصداقیه، به طور کلی از بین می رود.

فرمایش آقای مروج هم در آن فضا درست است ولی با این کمک هایی که ما کردیم. باید از ایشان پرسید شما چه می گویند؟ آیا از اطلاق احوالی حرمت تصرف یا اطلاق احوالی ملکیت، رفع شبهه ی مصداقیه ی عام می کنید؟! این که نمی شود. شما باید اول ثابت کنید که رجوع، اصلا عقد را به هم نمی زند. بله! ظاهر عبارت آقای طباطبایی را می خوانیم تا ببینیم از فرمایش ایشان یا فرمایش استاد بزرگوارمان آقای جوادی در اوفوا، چه چیزی به دست می آوریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.